

بیان مسأله

زمانی که از شخصیت افراد سخن به میان می‌آید، اغلب در رابطه با صفات آنها بحث می‌شود. از میان پژوهشگران شخصیت کسانی که رویکرد صفات را در حوزه روان‌شناسی شخصیت دنبال می‌کنند توافق دارند بر اینکه عنصر اصلی شخصیت را صفات تشکیل می‌دهند. به طور کلی صفات شخصیتی الگوهای بادوام و فراگیر افراد در رفتار، احساسات و افکار هستند که شخصیت افراد را تشکیل می‌دهند. از همین رو، درک مفهوم شخصیت در گرو بررسی و تبیین الگوهای ثابت شناختی، عاطفی، رفتاری افراد یا به عبارت دیگر صفات شخصیتی ایشان خواهد بود. هر چند غالب افراد از نظر صفات و شیوهی عملکرد فردی و اجتماعی افراد سالم و بهنجاری هستند اما افرادی هم هستند که از لحاظ شناخت، احساسات (هیجان‌پذیری) و یا عملکرد میان فردی و کنترل تکانه دچار اختلال هستند. (باچر، ۱۸۴). این اختلالات براساس شباهت‌های توصیفی به سه گروه دسته‌بندی شده‌اند. گروه الف، اختلالات شخصیت پارانوئید، اسکیزوئید و اسکیزوتیپی را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب عجیب و غریب یا نامتعارف به نظر می‌رسند. گروه ب، اختلالات شخصیت ضداجتماعی، مرزی، نمایشی و خودشیفته را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب نمایشی، هیجانی یا نامنظم به نظر می‌رسند. گروه ج، اختلالات شخصیت دوری‌جو، وابسته، وسواسی-جبری را شامل می‌شود. افراد مبتلا به این اختلالات اغلب مضطرب یا بیمناک به نظر می‌رسند. (انجمن، ۹۷۶). خداوند در قرآن از شخصیت یا الگوهای بادوام و فراگیر در رفتار، احساسات و افکار انسان با تعبیر شاکله یاد نموده، خود را به عنوان خالق وی، دارای آگاهانه‌ترین دیدگاه نسبت به شخصیت‌های رشد یافته و مختل معرفی می‌نماید. (الإسراء، ۸۴). بر این اساس می‌توان ادعا نمود که قرآن به عنوان کلام وحیانی و حدیث به عنوان منبع مکمل مرتبط با وحی، می‌تواند از منابع تشخیص و درمان انواع اختلالات شخصیتی باشند. ولی این نظیر آنچه در روان‌شناسی طی فصلی مشخص و مجزا با عناوین و تعریف‌ها و حدود خاص ارائه گردیده، نیست؛ بلکه آموزه‌هاییست پراکنده در بین آیات الهی و روایات معصومین که نیازمند بررسی دقیق و استخراج است. پژوهش حاضر، نتایج حاصل از بررسی آموزه‌های قرآنی و روایی پیرامون اختلال شخصیت خودشیفته است و به تبیین چستی این اختلال، عوامل ایجادکننده و ویژگی‌های مبتلایان به آن، با توجه به آموزه‌های اسلامی پرداخته است. بر اساس این پژوهش بیست و سه ویژگی اصلی شخصیت مبتلایان به خودشیفتگی، از جمله: خیال‌پردازی، خود بزرگ‌بینی، خودستایی، خودفریبی، تجاوزگری و... ضمن بررسی عبارات قرآنی و مفاهیم روایی به دست آمد که در مقاله به طور مبسوط و منسجم بدان اشاره شده است.

اختلال شخصیت خودشیفته از منظر قرآن و حدیث

- ۱ زهرا فقیهی
- ۲ محمد رضا حاجی اسماعیلی
- ۳ حمید طاهر نشاط دوست
- ۴ مهدی مطیع

چکیده

خداوند در قرآن از شخصیت یا الگوهای بادوام و فراگیر در رفتار، احساسات و افکار انسان با تعبیر شاکله یاد نموده، خود را به عنوان خالق وی، دارای آگاهانه‌ترین دیدگاه نسبت به شخصیت‌های رشد یافته و مختل معرفی می‌نماید. (الإسراء، ۸۴). بر این اساس می‌توان ادعا نمود که قرآن به عنوان کلام وحیانی و حدیث به عنوان منبع مکمل مرتبط با وحی، می‌تواند از منابع تشخیص و درمان انواع اختلالات شخصیتی باشند. ولی این نظیر آنچه در روان‌شناسی طی فصلی مشخص و مجزا با عناوین و تعریف‌ها و حدود خاص ارائه گردیده، نیست؛ بلکه آموزه‌هاییست پراکنده در بین آیات الهی و روایات معصومین که نیازمند بررسی دقیق و استخراج است. پژوهش حاضر، نتایج حاصل از بررسی آموزه‌های قرآنی و روایی پیرامون اختلال شخصیت خودشیفته است و به تبیین چستی این اختلال، عوامل ایجادکننده و ویژگی‌های مبتلایان به آن، با توجه به آموزه‌های اسلامی پرداخته است. بر اساس این پژوهش بیست و سه ویژگی اصلی شخصیت مبتلایان به خودشیفتگی، از جمله: خیال‌پردازی، خود بزرگ‌بینی، خودستایی، خودفریبی، تجاوزگری و... ضمن بررسی عبارات قرآنی و مفاهیم روایی به دست آمد که در مقاله به طور مبسوط و منسجم بدان اشاره شده است.

کلیدواژه‌ها: اختلالات شخصیتی، اختلال بدبینی، قرآن، حدیث، روان‌شناسی

z.faghihymailbox@yahoo.com

m.hajis1@yahoo.com

h.neshat@edu.ui.ac.ir

mahdimotia@gmail.com

۱- دانشجوی دکتری الهیات دانشگاه اصفهان

۲- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

۳- استاد گروه روان‌شناسی دانشگاه اصفهان

۴- دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۸/۱۷ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۱۱/۲۹

بینی، خودستایی، خودفریبی، تجاوزگری و... ضمن بررسی عبارات قرآنی و مفاهیم روایی به دست آمد که در مقاله به طور مبسوط و منسجم بدان اشاره شده است.

اختلال شخصیت خودشیفته در روان‌شناسی

ویژگی اصلی اختلال شخصیت خودشیفته الگوی فراگیر بزرگ‌منشی، نیاز به تحسین و فقدان همدلی است که در اوایل بزرگسالی شروع می‌شود و در زمینه‌های مختلف وجود دارد. اگر فردی پنج معیار یا بیشتر از نه معیار زیر را داشته باشد، مبتلا به اختلال شخصیت خودشیفته است. این نه معیار عبارتند از: ۱) احساس اهمیت شخصیت بزرگ‌منشانه دارد (مثل موفقیت‌ها و استعدادها) اغراق‌آمیز، انتظار دارد بدون موفقیت‌های مناسب، به عنوان فرد برتر شناخته شود. ۲) دل مشغول خیالپردازی‌های موفقیت، قدرت، ذکاوت، زیبایی یا عشق ایده‌آل نامحدود است. ۳) معتقد است که او «استثنایی» و بی‌نظیر است و فقط توسط افراد (یا نهادهای) استثنایی یا «عالی‌مقام» می‌تواند درک شود یا باید با آن‌ها معاشرت کند. ۴) به تحسین بیش از حد نیاز دارد. ۵) احساس سزاواری دارد (یعنی انتظارات نامعقول در مورد برخورد بسیار مطلوب یا اطاعت خودکار از توقعات او). ۶) از لحاظ میان‌فردی بهره‌کش است (یعنی برای رسیدن به هدف‌های خویش از دیگران سوءاستفاده می‌کند). ۷) فاقد همدلی است: مایل نیست احساسات و نیازهای دیگران را تایید کند یا خود را با آن‌ها برابر بداند. ۸) اغلب به دیگران حسدت می‌کند یا معتقد است دیگران به او حسد می‌ورزند. ۹) رفتارها یا نگرش‌های متکبر و پرنخوت نشان می‌دهد. (انجمن، ۱۰۱۲).

اختلال شخصیت خودشیفته در قرآن و حدیث

اگرچه همه‌ی افراد تا حدی شیفته‌ی شاخصه‌های وجودی خویشند و گاهی آن را بروز می‌دهند اما گاهی خودشیفتگی به یک رفتار بارز یا ویژگی شخصیتی در آنها بدل می‌شود. در لسان قرآن و روایات از این میزان شیفتگی نسبت به خود به عنوان یک اختلال نیازمند به درمان یاد شده است.^۱ (تمیمی، ۳۴۵). افراد مبتلا به این اختلال افرادی خود محورند که توجه و علاقه‌ی خاصی به خود، آراء و تمایلات و نیازهای خود دارند و در تمامی اعمالشان تا حدّ پرستش، از خود و

گرایش‌های ذهنی و درونیشان پیروی می‌نمایند: «أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...». (الجنات، ۲۳).^۱

این افراد سرگرمی نامحدود به خیال‌پردازی پیرامون دارایی‌ها و توانایی‌های شخصیشان دارند، و آنها را بیش از حد واقعیشان برآورد می‌نمایند: (اختیال). این تا بدانجاست که حتی گاه ویژگی‌ها و اوصافی را برای خود برمی‌شمارند که در حقیقت فاقد آن هستند و این چنین در خیال خود به شخصیتی بی‌نظیر و برتر با ویژگی‌هایی منحصر به فرد مبدل می‌شوند که احدی با ایشان برابری ننموده و سزاوار ستایش و تمجید و پیروی همگان است.

واقعیت این است که افراد خودشیفته فاقد اعتماد به نفس بوده، برتری‌ها و معایب خود را به خوبی نمی‌شناسند، لذا احساس سزاواری و عزت نفس ندارند. همین امر سبب می‌شود به خیال-پردازی روی آورده و برای جبران ضعف درونیشان اموری را به خود نسبت دهند که یا فاقد آن هستند یا برتری حقیقی محسوب نمی‌شوند. در این مرحله فرد، از اینکه توانسته است، فقط از طریق خیال‌بافی به برتری‌هایی شگرف دست یابد، به شگفت آمده و در درون به خود می‌بالد: (عجب)^۲، ولی این به تنهایی نمی‌تواند بارور کننده‌ی حس سزاواری یا عزت نفس در او باشد. لذا با اینکه با اطرافیان خود همدل نیست و از برتری‌های حقیقی ایشان ناخشنود است، ولی سعی می‌کند به هر صورتی توجه، ستایش و تأیید آنان را به دست آورد: (تکبر)

آنچه این افراد به عنوان برتری برای خود برمی‌شمرند، خارج از شخصیت حقیقیشان و اغلب از امور ظاهری و مادی نظیر زیبایی، ثروت، ریاست و... است. (آل‌عمران، ۱۸۱؛ الاعراف، ۹۵؛ یونس، ۲۲؛ الاسراء، ۸۳ و التوبه، ۲۵). لذا بیشتر درصدد افزایش داشته‌های ظاهریشان هستند تا برتری‌های درونیشان و از هیچ تلاشی در این مسیر فروگذار نمی‌کنند، حتی اگر سبب تضییع حقوق دیگران گشته یا به ایشان آسیبی برساند.

این درحالیست که شخصیت واقعی ایشان مجموعه‌ایست از معایب اخلاقی و اختلالات عاطفی و گرایشی که با اندک تأملی در رفتارشان می‌توان به آن پی برد. ولی از آنجا که این افراد

۱- آیا آن کس را دیدی که هوای (نفس) خود را، خدای خویش گرفته است و خداوند او را از روی آگاهی به حال وی در گمراهی واگذاشته و بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده‌ای کشیده است؟
 ۲- عجب حالت شیفتگی و شگفت زدگی به نفس است که در اثر بزرگ شمردن صفات و افعال کمالی یا نعمت‌ها پدید می‌آید اعم از آن که آنها وجود حقیقی خارجی داشته باشند یا صرفاً وجود آنها پندار باشد و اعم از آن که آن صفات و افعال و نعمت‌ها در واقع کمال محسوب شوند یا نه. (نراقی، ۱ / ۳۰۷).

نسبت به خود و هر آنچه مربوط به ایشان است، حساسیت خاصی دارند: (تعصب؛ حمیت)؛ هر گونه مشاوره و اظهار نظری در رابطه با شخصیتشان را نوعی انتقاد و نادیده گرفتن جایگاه و الایشان تلقی می‌کنند و فوراً واکنش نشان می‌دهند. لذا مشاوره دادن به ایشان کار بس دشواریست.^۱ (نک: کلینی، ۳۹۴/۲).

چنانچه از بررسی منابع اسلامی به دست می‌آید، این اختلال در طبقات مرفه و قدرتمند جوامع شایع‌تر است: (مترف، ملاً). هم چنین در بین کافران و کسانی است که اعتقاد به وجود خداوند-به عنوان عزتمند و عزت بخش حقیقی - ندارند: (کافر، مشرک).

نمونه‌های قرآنی از افراد مبتلا به این اختلال بیشتر عام یا از بین مردان هستند^۲ - بر خلاف آنچه فریود خودشیفتگی را بیشتر مربوط به زنان می‌داند. این نکته اگر دلالت بر شیوع بیشتر این اختلال در مردان نداشته باشد؛ حداقل دلالت بر این امر دارد که این اختلال بیشترین شیوعش در بین زنان نیست.

این اختلال بیشترین آثار تخریبی را در روابط بین فردی داشته و بیش از خود شخص افراد مرتبط با او را درگیر می‌سازد. لذا چنانچه این افراد به مشاور مراجعه نمایند، به هیچ وجه به دلیل احساس بیماری و نقص و نیاز به درمان نیست، چون این افراد از همه کامل‌تر و بی‌عیب و نقص هستند بلکه به خاطر شکایت از نحوه‌ی برخورد اطرافیان و عدم درک جایگاه خاص و برترشان توسط ایشان است. علاوه بر این، چون این افراد خود را در هر زمینه‌ای صاحب نظر می‌دانند، بنابراین هیچ‌گاه در درون خود نیازی به دریافت مشاوره از سوی دیگر افراد احساس نمی‌کنند.^۳ (حلوانی، ۱۴۰)

و نکته‌ی آخر، علیرغم اینکه برخی از رفتارهای همراه با غرور و تکبر این افراد ممکن است از طریق مشاهده مورد تقلید قرار گیرد ولی داشتن هم‌نشینی با ایشان عامل اصلی انتقال آن به

۱- خودشیفتگی بر چهار شعبه است: تکبر و فخر، غیرت کاذب و تعصب. هر کس خود را بالا بگیرد به حق پشت می‌کند. و هر کس فخر کند به فسق و فجور مبتلا می‌شود، و هر کس غیرت کاذب نشان دهد بر گناهان اصرار می‌ورزد، و هر کس را تعصب بگیرد ظلم می‌کند. و چه بد چیزی است در پل صراط کاری که بین پشت کردن به حق و فسق و فجور و اصرار بر گناهان و ظلم باشد.

۲- فرعون، نمرود، قارون، سامری، ولید بن مغیره، برادران یوسف، قابیل و... از جمله نمونه‌های قرآنی شخصیت خودشیفته در قرآن محسوب می‌شوند.

۳- خودخواهی و خودپسندی آدمی را از طلب علم باز می‌دارد.

اطرافیانشان نیست و عوامل دیگری در ابتلای به آن دخیل است. چون مبتلایان به این اختلال به دلیل انحصارطلبی‌های شناختی و رفتاریشان ترجیح می‌دهند تا جایی که ممکن است نسبت به سایرین متفاوت باشند تا آنان را تحت سلطه‌ی خود داشته باشند، لذا در صدد یک شکل کردن دیگران با خود نیستند.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت خودشیفته از منظر آموزه‌های اسلامی

در شکل‌گیری هر اختلال شخصیتی، عواملی دخیل است که اگر بتوان آن را از بین برد، مسلماً گام بزرگی در جهت درمان آن برداشته شده است. در ادامه به عوامل مؤثر در ایجاد این اختلال از منظر قرآن و حدیث اشاره خواهد شد:

- عزت نفس شکننده و نیاز به حس سزاواری: افراد مبتلا به این اختلال شخصیتی برخلاف افکار، عواطف و رفتارهای بزرگ‌منشانه‌ای که دارند، از عزت نفس شکننده‌ای برخوردارند^۱. (حر عاملی، ۳۸۰/۱۵). لذا کلیه‌ی قوای درونی و بیرونی خویش را بر اموری متمرکز می‌نماید که به خیال خود برای رسیدن به عزت نفس، و خود باوری، و تقویت حس سزاواری^۲ در ایشان ضروریست. (تمیمی، ۱۲۸).

- نداشتن درک صحیح از واقعیات: این افراد، شناخت صحیحی نسبت به خود، توانایی‌ها و نیازهای واقعی‌شان ندارند و ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌هایشان را نمی‌پذیرند. (مجلسی، ۹۳/۱).^۳ ایشان هم‌چنین نسبت به پیدایش و خلقت اولیه و سرانجام خود و نسبت به جایگاهشان در عالم هستی بی‌توجهند. (برقی، ۲۴۲/۱).^۴ در بیان قرآن و روایات همین غفلت و عدم بینش صحیح، بارور کننده‌ی روحیه‌ی خودخواهی و ایجاد حس خاص بودن در این افراد است. (تمیمی، ۳۰۸).^۵

۱- هیچ مردی نیست که تکبر بورزد یا خود را بزرگ بشمارد مگر بخاطر ذلتی که در نفس خود می‌یابد.

۲- فخر فروشی از کوچک بودن مقدار است.

۳- والعجب أن یظن الإنسان بنفسه منزلة لا یستحقها و یصدق نفسه فی هذا الظن، و ذلك إنما یحصل من قلة التميز و المعرفة، و عدم معرفة قبائح النفس و نقائصها، فهو دلیل علی ضعف العقل.

۴- عجب است از متکبری که به خود می‌نازد و همانا از نطفه‌ای آفریده شده، و سپس مرداری گنبدیده شود و نمی‌داند در این میان با او چه خواهد شد.

۵- خودپسندی آدمی، دلیل بر کمبود او و نشانه سستی خرد اوست.

این افراد بیشتر ترجیح می‌دهند در دنیایی زندگی کنند که هر چند خیالی و غیر واقعی، ولی ایشان را در جایگاهی قرار دهد که برای باور خویش به آن نیاز دارند. لذا حتی اگر در اثر مشاوره و راهنمایی شخص یا در شرایط خاصی متوجه اشتباه خود گشته و امکان اصلاح بینش ناصحیحشان فراهم شود، از آن دوری می‌نمایند. چون تصویر عزتمندی که برپایه‌ی بینش پیشین خود بنا کرده بودند، با کنار نهادن آن از بین می‌رود و ابهت و برتری خیالیشان در هم می‌شکند. بنابراین برای فرار از رویارویی با واقعیت خود به سرعت به روال ذهنی پیشین خود باز می‌گردند. (مجلسی، ۱۱/ ۱۵۳) و این دقیقاً برخلاف منش انسان‌های رشدیافته و عاقل است.^۱ (نوری، ۱۲/ ۱۱۴).

ویژگی‌های شخصیتی افراد خودشیفته در آموزه‌های اسلامی

در هر اختلالی با مجموعه‌ای از ویژگی‌ها و خصلت‌های شناختی، اخلاقی و رفتاری روبه‌رو هستیم که آشنایی دقیق و کامل آنها گام دیگری در درمان آن اختلال است. در ادامه به بیان ویژگی‌های شخصیتی مبتلایان به اختلال بدبینی از منظر آموزه‌های اسلامی پرداخته شده است.

- خیال‌پردازی‌های دروغین: افراد مبتلا به این اختلال با توجه به داده‌های خیالی خود، گاه دارایی‌ها و اوصافی را برای خود برمی‌شمرند که در حقیقت فاقد آن هستند.^۲ (مصباح الشریعه، ۸۱). در طول تاریخ در میان پیروان ادیان افرادی با انکار و تخفیف‌داری‌های اعتقادی دیگر ادیان: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ» (البقره، ۱۱۳)؛ سعی در وصف خود به ویژگی‌هایی داشته‌اند که در حقیقت فاقد آن بوده‌اند: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (المائده، ۱۸).^۴ با توجه به بیان این آیات، هر یک از ایشان خود را از خاصان و منتسبان به درگاه الهی به حساب آورده، بر این باور بوده‌اند که مورد علاقه و محبت و کرامت خاص او و از پیروان سایر ادیان بلکه از همگان برترند.

- بزرگ‌نمایی و داشتن برآوردهای غیر واقعی نسبت به خود: این افراد هم‌چنین در رابطه با شخصیت و جایگاه حقیقی خویش در زندگی شخصی و اجتماعی تصوراتی فراتر از واقعیت دارند. فرعون پادشاه مصر که در زمان خود از سلطه‌ی زیادی بر قبطیان مصر برخوردار بود: «يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ». (غافر، ۲۹)^۱، خود را خدا، و مالک و مدبر امور آنان دانسته: «مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي». (القصص، ۳۸).^۲ (طباطبایی، ۱۷/ ۵۰۳)، و شک‌کنندگان در الوهیتش را تهدید به قتل، و شکنجه و زندان می‌نمود.

- حس سزاواری شخصی: این افراد برتری‌های خیالی یا واقعیشان را شایستگی‌های ذاتی: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (المائده، ۱۸)^۳، و یا اکتسابی: «... إِنَّمَا أُوتِيْتَهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي». (القصص، ۷۸)^۴ خود می‌دانند که عاملی خارجی در شکل‌گیری آن دخیل نبوده است. (طباطبایی، ۱۹/ ۱۶۸). ایشان ادعا می‌کنند که این سزاواری حق مسلم ایشان بوده و نه تنها با مرور زمان و تغییر شرایط زوال نمی‌پذیرد، بلکه از آنچه هست فزونتر خواهد شد: «وَقَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُودَتْ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا». (الکهف/ ۳۶).^۵ لذا همواره در انتظار دریافت احترام، تایید و ستایش از سوی دیگران هستند.^۶ (کلینی، ۸/ ۳۵۵).

۱- ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست در حالی که در این سرزمین چیرگی دارید.

۲- من خدایی جز خویشتن برای شما نمی‌شناسم.

۳- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اویم.

۴- تنها برای دانشی که خود داشتم آن را به من داده‌اند.

۵- گفت: گمان ندارم که این (باغستان) هرگز از میان برود و گمان ندارم که رستخیز برپا شود و اگر مرا به سوی پروردگارم باز گردانند جایگاهی از آن بهتر خواهم یافت.

۶- تا می‌توانی با پرهیزکاران و راستگویان بیبوند و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نستایند و تو را برای اعمال زشتی که مرتکب نشده‌ای تشویق نکنند که ستایش بی اندازه خودپسندی می‌آورد و انسان را به سرکشی وامی‌دارد.

۱- دور کردن نفس از وسوسه‌های هوای نفس خوی خردمندان است.

۲- کسی که دچار خودپسندی شود، از راه درست منحرف شده و ادعای چیزی را کرده است که از آن او نیست و هر کس ادعایی در مورد چیزی داشته باشد که حق او نیست دروغ گو و شیاد است.

۳- و یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ بر حق نیستند و مسیحیان گفتند: یهودیان هیچ بر حق نیستند.

۴- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اویم.

- قضاوت متعصبانه و مطلق‌گرا نسبت به خود: این گونه افراد، نسبت به کلیه‌ی اموری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با ایشان مرتبط است، حساسیت و تعصب خاص دارند. (حرام‌ملی، ۱۵/۳۷۳).^۱

- خودستایی: هم‌چنین کلیه‌ی ویژگی‌های اخلاقی خود را ستودنی و بی‌عیب و نقص: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْكُونَ أَنْفُسَهُمْ...» (النساء، ۴۹)^۲، و عملکرد رفتاریشان را به طور مطلق صحیح و زیبا: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا...» (فاطر، ۸)^۳ می‌پندارند؛ هر چند که در حقیقت نادرست و زشت باشد: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (الکهف، ۱۰۳-۱۰۴).^۴

- خود فریبی: از منظر این افراد حتی کارهای زشت و ناصحیحشان درست و موجه و منطقی است. سامری از شخصیت‌های قرآنی، فرد خودشیفته‌ایست که خود را واجد شایستگی‌های علمی و بینشی مورد نیاز برای یک رهبر می‌داند؛ لذا تلاش خود را در جهت عوام‌فریبی و همراه‌سازی مردمان با خود، کاری کاملا موجه و معقول می‌داند: «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي...» (طه، ۸۵ - ۹۷)^۵. تسویل تعبیر دقیقی است که به این خود فریبی یا موجه‌سازی رفتار در درون مبتلایان به این اختلال اشاره دارد.^۶ (طباطبایی، ۱۴/۱۹۴ و ۱۹۵؛ مجلسی، ۶۹/۳۱۰).

- سازشکاری: این افراد سعی می‌کنند با بیان برتری‌های خیالی: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (المائدة، ۱۸)^۱، یا واقعی خود: «فَأَمَّا عَادًا فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (فصلت، ۱۵)^۲ و یا با انجام کارهای خاص در انظار: «فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ» (القصص، ۷۹)^۳، ترجیحا با نرمی و سازش: «وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (القلم، ۹)^۴، برتری خود را به دیگران ثابت نموده و توجه و تایید و احترامشان را به سمت خود جلب نمایند: «قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»^۵.

- طلبکاری و توقعات نابه‌جا: ایشان انتظار دارند به طور خاصی با آن‌ها رفتار شود و خواسته‌هایشان به‌خودی‌خود و بدون هیچ پرسشی برآورده گردد. هم‌چنین به سبب هر عمل نیک انجام داده یا نداده‌ای در قبال دیگران، بر آنان منت گذاشته و انتظار تجلیل: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ...» (آل عمران، ۱۸۸)^۶، و دریافت پاداش دارند: (إدلال).^۷ (نراقی، ۱/۳۰۸).

۱- و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما فرزندان خداوند و دوستان اویم.

۲- و اما (قوم) عاد در زمین به نادرستی گردنکشی کردند و گفتند: چه کسی از ما توانمندتر است؟ و آیا ندیدند که خداوندی که آنان را آفریده از آنان توانمندتر است؟ و آنان آیات ما را انکار می‌کردند.

۳- آنگاه با زیورهایش در پیش قوم خویش آشکار شد.

۴- دوست دارند نرمی پیشه کنی تا نرمی پیش گیرند.

۵- کسانی که زندگی این جهان را می‌خواستند گفتند: ای کاش ما نیز همانند آنچه به قارون داده شده است می‌داشتیم، بی‌گمان او را بهره‌ای سترگ است.

۶- آنان را که برای آنچه کردند شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکردند ستایش ببینند رسته از عذاب مپندار.

۷- «إدلال» یعنی ناز کردن گویی که شخص از دیگری طلب کار است و بر او حقی دارد. اگر شخصی که دارای صفت پسندیده‌ای است، بداند که آن صفت را خدا به او کرامت فرموده است ولی عقیده داشته باشد که نزد خداوند دارای مقام است و حقی بر خدا دارد که خداوند باید این نعمت و کمال را به او بدهد و به دلیل عمل خود از خدا توقع تکریم داشته باشد و بعید بداند که خداوند این نعمت را از او سلب کند، این را «دلال» در برابر خداوند می‌گویند: «يَمْتُونُ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (الحجرات، ۱۷). یا اینکه شخص چیزی را به دیگری ببخشد؛ اگر این بخشش در نظر او کار بزرگی باشد، بر آن شخص منت می‌گذارد و بر این بخشش، عجب دارد و اگر علاوه بر این، از شخصی که به او

۱- حمیت و تعصب هردو به معنای دفاع و حمایت است یکی از خود و دیگری از نزدیکان ولی حمایتی کورکورانه که سبب می‌شود فرد خود و نزدیکانش را به ناحق بر دیگران مقدم بدانند. امام زین العابدین علیه السلام - در پاسخ به پرسش از تعصب ورزی - فرمود: تعصبی که صاحبش به سبب آن گنهکار می‌باشد، این است که آدمی بدان قوم خود را از نیکان قومی دیگر بهتر بداند. این از عصبیت نیست که کسی قوم و مردم خود را دوست داشته باشد، بلکه کمک کردن قوم خود بر ستم از عصبیت است.

۲- آیا به کسانی ننگریسته‌ای که خویشتن را پاکیزه می‌انگارند.

۳- پس آیا کسی که بدی کردارش در چشم وی آرایش یافته است و آن را نیکو می‌بیند (چون کسی است که رهیافته است).

۴- آیا شما را از کسان زیانکارتر آگاه کنیم؟ آنان که کوشش‌هایشان در زندگانی دنیا تباه شده است ولی خود گمان می‌برند که نیکو کارند.

۵- و بدین گونه، نفس من (کارم را) در نظرم آراست.

۶- فانهم يفعلون أعمالا فيحبه عقلا و نقلا و يواظبون عليها حتى تصير تلك الأعمال بتسويل أنفسهم و تزوين قريتهم من صفات الكمال عندهم فيذرونها و يتفخرون بها و يقولون إنا فعلنا كذا و كذا إعجابا بشأنهم و إظهارا لکمالهم.

و اگر انتظارات نابه‌جایشان برآورده نشود، به افرادی خشن و بداخلاق (عُتْلٌ)^۱، و زورگو و بی‌رحم: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا ... وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ». (ابراهیم، ۱۳ و ۱۵)^۲ مبدل می‌شوند که تمام تلاش خود را برای تحقیر همه‌جانبه‌ی شخصی که اهمیت و خواسته‌ی ایشان را نادیده گرفته، بدون هیچ احساس عذاب وجدانی، به‌کار می‌گیرند. ایشان فاقد حس شرمساری و خجالت هستند. و بازی با احساسات دیگران، سوءاستفاده از سایر افراد و دست انداختن آنها هیچ‌گونه عذاب وجدان یا ناراحتی برای ایشان به همراه ندارد.

- **آستانه‌ی تحمل پایین و انتقادناپذیری:** ایشان پذیرای هیچ‌گونه انتقادی در مورد خود نیستند و هیچ رأی مخالفی را تاب نمی‌آورند. کوچکترین تذکر در هر زمینه‌ای برای ایشان گران تمام می‌شود و در مقابل آن خشمگین شده، فرد مورد نظر را به «نادانی، حماقت و عدم درک واقعیت» متهم می‌کنند.^۳

- **فقدان روابط اجتماعی قوی و سازنده:** این افراد با وجود نیاز شدید به دریافت توجه و تأیید دیگران، توانایی برقراری روابط اجتماعی قوی و سازنده با ایشان را ندارند؛ چون خود را برتر از

بخشش کرده درخواست کند که به دلیل بخششی که به آن فرد کرده، او هم باید درخواست هایش را اجابت کند، بر آن شخص دلال خواهد داشت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْغُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ».

۱- می‌خواهید شما را از دوزخیان خبر دهم: هر پرروی سرکش خود خواه درشتخوی متکبر.

۲- و کافران به پیامبرانشان گفتند: شما را از سرزمینمان بیرون خواهیم راند مگر به آیین ما باز گردید ... و (پیامبران) گشایش خواستند و هر گردنکش ستیزنده‌ای نومید شد.

۳- «و نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِي مَلَكٌ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي أَ فَلَآ تُبْصِرُونَ؛ و فرعون در میان قوم خود بانگ برداشت و گفت: ای قوم من! آیا پادشاهی مصر از آن من نیست در حالی که این جویبارها از زیر (کاخ) من روان است؟ آیا نمی‌بینید؟» (الزخرف، ۵۱): فرعون سرچشمه‌ی حیات مصریان را به خود منتسب نموده و انکار کنندگان قدرت مطلقش را بی‌بصیرت و نادان خطاب می‌کرد. (طباطبایی، ۱۸ / ۱۱۱)؛ «إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غَضَبُةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ (یاد کن) آنگاه را که گفتند: یوسف و برادر (تنی) اش (بنیامین) برای پدرمان از ما دوست‌داشتنی‌ترند یا آنکه ما گروهی توانمندیم؛ بی‌گمان پدر ما، در گمراهی آشکاری است.» (یوسف، ۸): برادران یوسف نیز بر پدر خود به خاطر غفلت از جایگاه ایشان در اداره‌ی امور مالی و خانوادگی‌اش، خرده گرفته و توجه بیش از حد او به یوسف و بنیامین دو کودک خردسال و ناتوان را اشتباه و ناشی از بی‌بصیرتی او می‌دانستند.

همه می‌دانند. (کلینی، ۸ / ۱۲۸)^۱. روابط ایشان با اطرافیان و کسانی که به هر نحوی با ایشان سرو کار دارند بسیار محدود و ایزاریست؛ و تنها تا زمانیست که نفعی برایشان داشته باشد.

- **خود بزرگ‌بینی:** ایشان عموم مردم را افرادی معمولی می‌دانند که هم‌شان ایشان نیستند: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ إِلَّا تَتَّبِعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادْبِئِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ». (هود، ۲۷)^۲؛ لذا کمتر در جمع حاضر می‌شوند. و چنانچه اندک زمانی مجبور به هم‌نشینی با کسانی شوند که پایین‌تر از خود می‌دانند، یا با اخم نمودن و رویگردانی از ایشان، ناراحتی خود را از این مصاحبت ابراز می‌نمایند^۳، یا با اشاره دست و صورت آنها را مورد تمسخر قرار می‌دهند: «إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ. وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَغَامَزُونَ. وَإِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ». (المطففين، ۲۹-۳۱)۴. (طباطبایی، ۲۰ / ۲۳۹). ایشان افرادی پر افاده‌اند که لباس‌های فاخر^۵ و راه رفتن با غرور: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا». (الإسراء، ۳۷)^۶؛ و طرز برخورد ناصحیحشان با دیگران در اولین نگاه معرف شخصیت خود بزرگ‌بینشان است. (صدوق، ۳۳۰).

در قرآن به خودبزرگ بینی افراد خودشیفته با دو وصف مستکبر، متکبر اشاره شده است. این دو واژه هر دو برگرفته از واژه‌ی کبر هستند. با این تفاوت که استکبار در مرحله خیال است و

۱- هر کس خودش را برتر از دیگران بداند، از متکبران است.

۲- «پس سردستگان کافر از قوم وی گفتند: ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌دانیم و جز این نمی‌بینیم که فرومایگان ما نسنجیده از تو پیروی کرده‌اند و در شما برتری نسبت به خویش نمی‌بینیم بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم.» قوم نوح پیروان آن حضرت را از اراذل جامعه می‌دانستند و از پیروی از آن حضرت سرباز می‌زدند.

۳- عَبَسَ وَ تَوَلَّى. أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى؛ روی ترش کرد و رخ بگردانید، که آن نابینا نزد وی آمد. (عبس، ۱-۳)؛ «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا ...؛ و روی خود را از مردم مگردان و بر زمین خرامان گام برمدرار. (لقمان، ۱۸): صعر به معنای مایل کردن صورت به طرف راست یا چپ است^۳ و تصعیر خد در آیه آن است که فرد از روی تکبر گردن خویش را بگرداند و به روی شخص نگاه نکند. (قریشی، ۸ / ۲۴۷).

۴- «بی‌گمان بزهکاران (در دنیا) به مؤمنان می‌خندیدند. و چون از کنار آنان می‌گذشتند به یکدیگر با چشم اشاره می‌کردند، و چون به نزد خویشان خود می‌رفتند، خنده‌زنان می‌رفتند: يَتَغَامَزُونَ یعنی با اشاره‌ی چشم یکدیگر را به استهزای آنان وامی‌دارند.

۵- «خداوند در روز قیامت به سوی کسی که لباس خود را از روی کبر و غرور به زمین بکشاند، نظر نمی‌کند.»

۶- «و بر زمین، خرامان گام برمدرار که هرگز نه زمین را می‌توانی شکافت و نه به بلندی کوه‌ها می‌توانی رسید.»

مستکبر، کسی است که در زمینه روابط بین فردی سعی دارد بزرگی ناداشته و خیالی خود را به رخ دیگران بکشد و خود را بزرگتر از دیگران جلوه دهد. ولی تکبر در اثر استمرار این احساس در شخص پدید می‌آید، و متکبر به برتری خود بر دیگران باور یافته و بزرگی کردن برای او تبدیل به احساس و خصلتی ثابت گشته است. (طباطبایی، ۱۲/ ۲۳۴). و آن را به دیگران نیز القاء می‌نماید؛ به گونه‌ای که گاه بزرگی او مورد پذیرش کامل اطرافیان و نزدیکانشان قرار می‌گیرد: «وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ». (الشعراء، ۴۴). این آیه از وضعیت افرادی حکایت دارد که دل‌هایی آکنده از هیبت و ابهت فرعون داشتند، و نفوس خود را به خیال ثروت و قدرتی که با او بود خیره و پست نموده و به عزت او سوگند می‌خوردند. (همانجا، ۱۸۱).

- **فقدان عزت نفس:** نکته اینجاست که علیرغم تلاش مستمر برای اثبات و حفظ برتری خیالیشان، این افراد عزت نفس شکننده‌ای داشته و فاقد بزرگی حقیقی‌اند. دقیقاً همینجاست که وجه معنایی وصف «عالی» در قرآن مشخص می‌شود: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدِي أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ». (ص، ۷۵). «علو» معنای برتری طلبی است. و عالی کسی است که به سبب نیاز به خود باوری و حس سزاواری، حتی در عادی‌ترین رفتارهای روزمره‌اش سعی در جلب توجه و تحسین و ستایش دیگران و کسب برتری دارد.

در حالی که افراد سالم که دارای بینش صحیحی نسبت به خود هستند و عزت واقعی را کسب نموده‌اند: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ». (فاطر، ۱۰)^۲، فاقد چنین خصلتی هستند: «تِلْكَ الدَّارُ الْأَخْرَىٰ نَجْعَلُهَا لِمَن نَّشَاءُ لَنُؤْتِيَنَّهَا مَن نَّشَاءُ وَلَا نَجْعَلُهَا لِمَن نَّشَاءُ وَلَا يَخْشَىٰ الْفِتْنَةَ سِوَا اللَّهِ». (القصص، ۸۳)^۳.

- **حسادت به برتری دیگران:** این افراد به برتری‌ها، و دارایی‌ها و توانایی‌های دیگران حسادت می‌نمایند؛ هرچند خود از آن برخوردار باشند: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ

فَضْلِهِ». (النساء، ۵۴)^۱؛ و اگر جایی خود را فاقد برتری یا نعمتی که در اختیار دیگرانست بیابند این حس در ایشان دوچندان گشته: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ...». (البقره، ۱۰۹)^۲، در صدد تخریب و تضعیف آن بر می‌آیند.^۳

- **طمع و زیاده‌خواهی:** ایشان هیچ‌گاه به آنچه در اختیار دارند بسنده نکرده و همیشه بیشتر از آنچه دارند و هستند، می‌خواهند، و سعی می‌کنند هر چیزی را که به نوعی برتری محسوب شود، به چنگ آورند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا». (المعارج، ۱۹)^۴.

- **نارضایتی و ناآرامی روحی و ذهنی:** این زیاده‌خواهی سبب می‌شود تا با وجود ادعای برتری و بی‌نیازی، هیچ‌گاه احساس رضایت درونی^۵ نداشته و از آرامش روحی و ذهنی محروم باشند.^۶ (صدوق، ۱/ ۶۹؛ تمیمی، ۱۸۶؛ کراجکی، ۴۰).

۱- یا اینکه به مردم برای آنچه خداوند به آنان از بخشش خود داده است رشک می‌برند؟

۲- بسیاری از اهل کتاب با آنکه حق برای آنان روشن است، از رشکی در درون جانشان، خوش دارند که شما را از پس ایمان به کفر بازگردانند....

۳- «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ مُصِيبَةٌ إِنَّ أَوْنَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ. افْتُلُوا يُوسُفُ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ؛ «(یاد کن) آنگاه را که گفتند: یوسف و برادر (تنی) اش (بنیامین) برای پدرمان از ما دوست‌داشتنی‌ترند با آنکه ما گروهی توانمندیم؛ بی‌گمان پدر ما، در گمراهی آشکاری است. یوسف را بکشید یا به سرزمینی (دور) بیفکنید تا پدرتان تنها به شما روی آورد و پس از آن (خطا) گروهی شایسته باشید». (یوسف، ۸-۹)؛ «قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ آيَدَيْكُمْ وَأَزْجُلِكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ تَتَلَمَّنُنَّ أَيْنَا أَشَدَّ عَذَابًا وَ أَتَقْبَىٰ؛ فرعون گفت: آیا پیش از آنکه من به شما اجازه دهم به او ایمان آورده‌اید؟ بی‌گمان این نیرنگی است که در این شهر به کار برده‌اید تا مردم آن را از آن بیرون برانید، به زودی خواهید دانست». (طه، ۷۱)؛ «وَ ائْتَلُ عَلَيْهِمْ تَبَا أَيْنَىٰ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَتَّخِذْ مِنَ الْآخَرِ قَالًا لَأُقْتَلَنَّكَ...؛ و برای آنان داستان دو پسر آدم (هابیل و قابیل) را به درستی بخوان! که قربانی‌بی پیش آوردند اما از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، (قابیل) گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت!...». (المائده، ۲۷).

۴- «بی‌گمان انسان را آزمندی بی‌شکیب آفریده‌اند؛ حرص نیروی محرک انسان به سوی سعادت بوده و به خودی خود مذبوم نیست، و صرفاً زمانی که فرد به خاطر غفلت از سعادت حقیقی‌اش، آن را بیش از حد در مسیر دست‌یابی به خواسته‌های شخصی‌اش به کار برد به نیرویی مخرب مبدل می‌گردد.

۵- حرص از دو خصلت محروم شده و در نتیجه دو خصلت را با خود دارد: از قناعت محروم است و در نتیجه آسایش را از دست داده است، از راضی بودن محروم است و در نتیجه یقین را از دست داده است.

۶- هولناک‌ترین تنهایی، خودپسندی است....

۱- فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را از فروتنی برای چیزی که به دست خویش آفریدم، باز داشت؟

۲- هر که عزت می‌خواهد (بداند که) عزت همگی از آن خداوند است؛ سخن پاک به سوی او بالا می‌رود و کردار نیکو آن را فرا می‌برد.

۳- آتک سرای واپسین! آن را برای کسانی می‌نهمیم که بر آنند تا در روی زمین، نه گردنکشی کنند و نه تباهی؛ و سرانجام (نیکو) از آن پرهیزگاران است.

- شادی ظاهری و غم و اندوه بی انتها: این افراد هرچند به خاطر توانایی‌ها و دارایی‌های ظاهری و موفقیت‌های کاذبشان افراد بسیار شادی به نظر می‌رسند: «لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبْتَهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ». (آل‌عمران، ۱۸۸)^۱، ولی در حقیقت به خاطر سیری ناپذیری و عدم رضایت دائمیشان بسیار غمگین و سرخورده‌اند.^۲ (کلینی، ۱۳۴/۲). در حالی که نه آن شادی، شادی حقیقی است و نه این اندوه، اندوهی سزاوار و هر دو زاییده‌ی شخصیت بیمار ایشان است: «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ». (الحلید، ۲۳)^۳.

- رفاه طلبی: ایشان سعی می‌کنند، ناآرامی و بی‌قراری درون خویش را از طریق فراهم آوردن رفاه و ثروت بیشتر و رسیدن به جایگاه‌های دنیوی بالاتر جبران نمایند: «فَلَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفُسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَ كَانُوا مُجْرِمِينَ». (هود، ۱۱۶)^۴.

- بخل و خست: این در حقیقت یک دور بی‌انتهاست، چون این رفاه‌طلبی خود دو دغدغه‌ی اساسی دیگر در این افراد ایجاد می‌نماید: یکی حفظ دارایی‌ها و توانایی‌هایی که با زحمت و دردسر بسیار و تجاوز به حریم دیگران کسب نموده‌اند و در حقیقت تکیه‌گاه آنان در اختیال و افتخارشان است و دیگری منع و بازداری از دارا شدن و توانایی یافتن سایرین.

ایشان در جهت حفظ دارایی خود، شخصا از بخشش امتناع نموده: «فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ». (التوبه، ۷۶)^۵، و برای جلوگیری از ارتقاء سطح زندگی

دیگران، از بخشندگی در سطح اجتماعی نیز ممانعت می‌نمایند: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ». (الحلید، ۲۴)^۱. البته ممکن است گاهی از روی ریاکاری و برای جلب توجه دیگران بخششی انجام دهند: «وَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ...». (النساء، ۳۸)^۲ که اگر پس از مدتی در نهان آن را بیشتر بازپس نگیرند، بارها با منت و زخم زبان و تحقیر آن را به شخص دریافت کننده، در برابر دیگران یادآوری می‌نمایند: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ...». (البقره، ۲۶۴)^۳.

- واقعیت‌گریزی: به طور کلی، در دنیای خیالی این افراد جایی برای واقعیت وجود ندارد. ایشان هیچ گونه حق و حقیقتی که جایگاهشان را در معرض خطر قرار دهد و یا نشان از معایب و ایرادات ایشان و برتری دیگری داشته باشد، نمی‌پذیرند. چه آن حق را خود به وضوح دریافته باشند: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ. وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ غُلُوبًا...». (النمل، ۱۳-۱۴)^۴، یا دیگری آن را برای ایشان بیان کرده باشد: «وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تَتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ». (الجماعه، ۳۱)^۵. لذا با بی‌اعتنایی به واقعیت: «وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَ لِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». (لقمان، ۷)^۶، و پنهان نمودن آن: «الْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلِّ كَفَّارٍ

۱- همانان که تنگ چشمی می‌ورزند و مردم را به تنگ چشمی فرمان می‌دهند.

۲- و آن کسان که دارایی‌های خود را برای نشان دادن به مردم، می‌بخشند.

۳ ای مؤمنان! صدقه‌های خود را با منت نهادن و آزدن تباه نسازید، همچون کسی که از سر نمایش دادن به مردم، دارایی خود را می‌بخشد.

۴- و چون نشانه‌های ما روشنگرانه نزد آنان رسید گفتند: این جادویی آشکار است. و از سر ستم و گردنکشی، با آنکه در دل باور داشتند آن را انکار کردند.

۵- و اما (ای) کافران! آیا آیات مرا بر شما نمی‌خواندند که گردنکشی کردید و قومی گناهکار بودید؟

۶- و چون آیات ما بر او خوانده شود با گردنفرازی روی می‌گرداند گویی آن را نشنیده است، گویی گوش‌هایش سنگین است... «وَ لِيٰ مُسْتَكْبِرًا» به این معناست که فرد خودش را از آنچه هست بالاتر بداند و به حقیقت اعتنا نکند. خداوند حال چنین فردی را به کسی تشبیه کرده است که با وجود شنوا بودن، گوش نمی‌دهد و نمی‌شود: «كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا»؛ گویا در گوش‌هایش سنگینی است: «كَأَن فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا».

۱- آنان را که برای آنچه کردند شادمانی می‌کنند و دوست دارند برای آنچه نکردند ستایش ببینند رسته از عذاب میندار و آنها عذابی دردناک خواهند داشت.

۲- مثل حریص به دنیا، مثل کرم ابریشم است که هر چه بیشتر دور خود ببافد خارج شدن از پله بر او سخت تر می‌شود تا آن که از غصه می‌میرد.

۳- تا بر آنچه از دست شما رفت دریغ نخورید و بر آنچه به شما دهد شادی نکبید و خداوند هیچ خود پسند خویشتن ستایی را دوست نمی‌دارد.

۴- پس چرا در میان مردم دوره‌هایی که پیش از شما می‌زیسته‌اند خیراندیشانی نبودند که (مردم را) از تباهی در زمین باز دارند- جز گروهی اندک از آنان که ما رهانیده بودیم- و ستمگران در پی ناز و نعمتی افتادند که در آن به سر می‌بردند و گناهکار بودند.

۵- و چون (خداوند) از بخشش خود به آنان ارزانی داشت، تنگ‌چشمی ورزیدند و با رویگردانی بازگشتند.

عَنْدٍ» (ق، ۲۴)^۱، و گاه نیز با به شک انداختن مردمان و وارونه‌سازی حقیقت: «مُعْتَدٍ مُرِيبٍ». (ق، ۳۵)^۲، از پذیرش آن سرباز می‌زنند. (طباطبایی، ۱۶/۲۱۰ و ۱۸/۵۲۵).

- فریب اذهان و دسیسه: ایشان از طریق فریب اذهان عمومی و دسیسه: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ». (النساء/۱۰۷) ۳، سعی می‌کنند حق را باطل جلوه داده و برتری‌های دیگران را سلب کنند. برای نمونه قرآن ماجرای کافرانی را متذکر می‌شود که با متهم نمودن پیامبران خود به ریاست‌طلبی و برتری‌جویی: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ يُرِيدُ أَنْ يُتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ...». (المؤمنون، ۲۴)^۴، یا سحر و جنون: «كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ».

(الذاریات، ۵۲)^۵ سعی می‌نمودند از اطاعت از ایشان سرباز زده: «فَقَالُوا أَوْ بَشْرًا مِثْلًا وَاحِدًا تَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفَى ضَلَالٍ وَ سَعُرٍ». (القمر، ۲۴)^۶ و یا جایگاه خود را در میان مردمان زمان خویش حفظ نمایند. ایشان به هم‌کیشان خویش می‌گفتند: چنانچه از بشری چون خود که هیچ فضیلتی بر دیگران ندارد پیروی کنند، مایه‌ی خسران و بطلان سعادت زندگیشان است: «وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتَرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ . وَ لَسِنُ أَطْعَمْتُمْ بَشْرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا

لَخَاسِرُونَ». (المؤمنون، ۳۳ - ۳۴)^۱، و این چنین با عوام‌فریبی و دسیسه، جایگاه الهی و معنوی والای پیامبران را مورد حمله قرار می‌دادند.

- دروغ‌گویی: در روند وارونه‌سازی واقعیت، این افراد دروغ‌های بسیار می‌گویند. در قرآن به این خصلت ایشان با تعبیر «أَفَاك» اشاره شده است: «وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَاكٍ أَثِيمٍ . يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَبَشْرَهُ بَعْدَآبِ الْأَيْمِ». (الجنائیه، ۷ و ۸)^۲. «أَفَاك» صیغه‌ی مبالغه از «إفك» به معنای دروغ و «أثیم» مشتق از «إثم» به معنای گناه و نافرمانی بسیار است. وجه اینکه پس از واژه‌ی «أفَاك» که خود مبالغه در وصف دروغ‌گویی است، واژه‌ی أثیم را به کار برد؛ این است که بر تثبیت صفت دروغ‌گویی در ایشان اشاره نموده باشد. (طباطبایی، ۱۸/۱۵۹ - ۱۶۰).

این افراد هم‌چنین به دلیل اینکه حجت و برهانی بر حقایق سخن خود ندارند، غالباً مجبور می‌شوند برای موجه جلوه دادن و اثبات درستی و راستی آن قسم دروغ بخورند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ». (القلم، ۱۰). استفاده از دو تعبیر «حَلَّاف» و «مَهین» در آیه بیانگر این معناست که افراد خودشیفته به دلیل ضعف تدبیر و نداشتن حجت قاطع برای اثبات سخن باطل و دروغ خویش به هر ضعف و زبونی و پستی تن داده و با سوگند خوردن سعی در تکذیب حقیقت دارند.

- تجاوزگری: این افراد سعی می‌کنند، حتی به قیمت تجاوز به حقوق و حریم شخصی: «لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَا ذِمَّةً وَا أُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ». (التوبه، ۸ - ۱۰)^۳؛ و اجتماعی دیگران: «الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبَلَدِ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ». (الفجر، ۱۱ و ۱۲)^۴، نداشتن‌های خود را به دست آورده و جایگاه برتر خود را حفظ نمایند.

۱- و سرکردگان از قوم او که کفر ورزیده و لقای جهان واپسین را دروغ شمرده بودند و ما در زندگانی این جهان به آنها رفاه بخشیده بودیم گفتند: این (پیامبر) جز بشری مانند شما نیست، از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌آشامید، می‌آشامد. و اگر از آدمی مانند خویش فرمان برید بی‌گمان در آن صورت زیانکار خواهید بود.

۲- وای بر هر دروغزن گناهکار! که آیات خداوند را که بر او خوانده می‌شود می‌شنود سپس با گردنکشی (بر انکار خود) پا می‌فشارد گویی آن را نشنیده است پس او را به عذابی دردناک نوید ده!

۳- درباره‌ی هیچ مؤمنی نه پیوندی را پاس می‌دارند و نه پیمانی را و آنانند که تجاوزگرند.

۴- آنان که در شهرها سر به سرکشی برداشتند، و در آنها بسیار به تباهی پرداختند.

۱- هر چند «كفّار» را در آیه به کفرانگر و ناسپاس معنا کرده‌اند ولی این واژه از ریشه‌ی «کفر» به معنای پوشاندن است، و با توجه به سیاق آیات و کلمات، در این آیه به معنای حق‌سنیزی از طریق پوشاندن و مخفی نمودن آن است، چنانچه در برخی تفاسیر به این معنا اشاره شده است.

۲- مریب هم به معنای فرد شکاک است و هم به معنای کسی که در قلب و روح دیگران شک ایجاد می‌نماید.

۳- (کارهای خود را) از مردم پوشیده می‌دارند و از خداوند پوشیده نمی‌توانند داشت در حالی که او هنگامی که آنان شب را با گفتاری ناخوشایند می‌وی گذرانند با آنان است و خداوند به آنچه انجام می‌دهند نیک داناست: آیه دلالت بر تشکیل تجمع‌های شبانه و طرح ریزی‌های خیانت‌کارانه‌ی این افراد برای مقابله با حقیقت دارد.

۴- سرکردگان کافر از قومش گفتند: این جز بشری مانند شما نیست، بر آن است که بر شما برتری جوید....

۵- بدین‌گونه برای کسانی که پیش از آنان بودند، هیچ پیامبری نیامد مگر اینکه گفتند: او جادوگر یا دیوانه است.

۶- (می) گفتند: آیا از بشری چون خود پیروی کنیم؟ در آن صورت در گمراهی و سرگشتگی به سر خواهیم برد.

ذکر دو نکته در اینجا لازم است: اول اینکه تجاوزگری ایشان با توجه به میزان توانایی و حاکمیت حقیقیشان متفاوت است و می‌تواند از یک نفر: «مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَتَيْمٌ... أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ» (القلم، ۱۲ و ۱۴)، تا کل افراد یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهد: «إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ...» (القصص، ۷۶)^۱. دیگر آنکه، طیف وسیعی از انواع تجاوز و بهره‌کشی را شامل می‌شود؛ از ترور و تخریب شخصیتی گرفته تا تهدید و شکنجه و قتل که در ادامه به آنها اشاره خواهیم نمود:

الف: ترور و تخریب شخصیتی: افراد خودشیفته در صورتی که نتوانند از لحاظ مدیریتی، مهارتی و یا علمی خود را چنانکه در نظر دارند - برای تسلط یافتن بر دیگران - ارتقاء دهند، سعی می‌کنند از طریق پایین کشیدن دیگران بر آنان تسلط یابند. بنابر فرمایش الهی در قرآن، روش فرعون برای تسلط و برتری یافتن بر قوم بنی اسرائیل استخفاف و به استضعاف کشاندن ایشان بوده است: «فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (الزخرف، ۵۴)^۲؛ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ به معنای فاستغزه است. فرعون با تخفیف ذهنی مردمان زمانش و میراندن خواستشان؛ آنان را مجبور به تسلیم در برابر خواسته‌هایش نمود. استضعاف نیز یعنی ضعیف ساختن توانایی فکر و مبارزه، تحمیل ناتوانی مالی و روحی و از بین بردن شخصیت اجتماعی افراد، به گونه‌ای که آنان را به موجوداتی مطیع و فرمانبر تبدیل سازد.

ب: بدگویی، عیب جویی و سخن چینی: ایشان هم‌چنین با بزرگ‌نمایی نقاط ضعف اطرفیانشان، از طریق بدگویی و افشای اسرار، عیب‌جویی: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (الهمزه، ۱)^۳ و دو به هم زنی: «هَمَّازٌ مَشَاءٌ بِنَمِيمٍ» (القلم، ۱۱)^۴؛ سعی می‌کنند واقعیت‌های موجود در مورد برتری‌های ایشان را مخفی و یا کمرنگ نمایند.

ج: ایجاد تفرقه و اختلاف: این افراد با تفرقه افکنی و ایجاد اختلاف سعی می‌کنند از فضای ناپیدا و پر تنش به وجود آمده در جهت سلطه یافتن بر دیگران بهره برده و برای رسیدن به مقاصد

تجاوزکارانه‌ی خود فرصت‌سازی نمایند: «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا...» (القصص، ۴)^۱.

د: تهدید (به تبعید، شکنجه و قتل و...): این افراد درجایی که خود را در برابر واقعیت کاملاً بی‌سلاح ببینند، تلاش می‌کنند با تهدید به امور مختلفی همچون تبعید: «قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَ أَهْجُرْنِي مَلِيًّا» (مریم، ۴۶)^۲، شکنجه و حتی قتل: «قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ» (یس، ۱۸)^۳ دیگران را با خود همراه سازند.

ه: شکنجه جسمی: ایشان گاه تهدیدهای خود را به صورت‌های مختلف عملی می‌کنند تا دیگران را به این نحو مطیع خود سازند. فرعون مخالفان خویش را به سخت‌ترین صورت شکنجه نموده؛ پس از قطع دست و پایشان ایشان را بر شاخه‌های نخل می‌آویخت: «قَالَ أَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ... فَلَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَبْقَى» (طه، ۷۱)^۴.

و: بهره‌کشی جنسی و قتل: رفتارهای تجاوزکارانه‌ی این افراد تا بدانجا پیش می‌رود که برای اثبات برتری خویش به ناموس و جان دیگر افراد دست‌درازی می‌نمایند. فرعونیان با بهره‌کشی جنسی از زنان بنی اسرائیل و کشتن پسرانشان توانستند بر آنان حاکمیت یابند: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى

۱- بی‌گمان فرعون در زمین (مصر) گردنکشی ورزید و مردم آنجا را دسته‌دسته کرد.

۲- گفت: «ای ابراهیم، آیا تو از خدایان من متنفری؟ اگر باز نایستی تو را سنگسار خواهم کرد.

۳- پاسخ دادند: «ما [حضور] شما را به شگون بد گرفته‌ایم. اگر دست برنذارید، سنگسارتان می‌کنیم و قطعاً عذاب دردناکی از ما به شما خواهد رسید.

۴- [فرعون] گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟ قطعاً او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است، پس بی‌شک دستهای شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم، تا خوب بدانید عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پایدارتر است.

۱- بی‌گمان قارون از قوم موسی بود و در برابر آنان سرکشی کرد؛ بغی به معنای رفتار ظالمانه با دیگران تحت تأثیر هوای نفس و برخلاف قانون، برای رسیدن به خواسته‌ای شخصی یا گروهیست. (مصطفوی، ۱/۳۰۹؛ طباطبایی، ۸/۶۸).

۲- آنگاه قوم خود را سبکسار کرد (و از راه به در برد) و آنان از او فرمان بردند زیرا آنان قومی بزهدار بودند.

۳- وای بر هر بدگوی عیبجویی!»

۴- عیبجوی پیشگام در سخن‌چینی.

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجَاكُمْ مِنْ اَلِ فِرْعَوْنَ يَسُوْمُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ اَبْنَاءَكُمْ وَ يُسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيْمٌ». (ابراهیم، ۶).^۱

- انزوا و گوشه‌گیری: مسلما این رفتارهای آزاردهنده و خودخواهانه به تدریج سبب می‌شود اطرافیان از این افراد کینه به دل گرفته^۲، و به تلافی و دشمنی متقابل با ایشان ترغیب شوند.^۳ در این حالت فرد نه از سر غرور بلکه از ترس^۴ انتقام‌جویی و دشمنی دیگران، منزوی شده و به افسردگی و ترس مرضی مبتلا می‌شود. و البته این تنهایی روحیه‌ی کینه‌توزی و دشمنی را در او شعله‌ورتر می‌سازد. (تمیمی، ۲۰۸؛ حلوانی، ۳۱۱، صدوق، ۳۷۶).

- عدم رشد یافتگی: در نهایت باید گفت این افراد علیرغم تلاش بسیارشان در جهت برتری یافتن بر دیگران، به دلیل خود برتری‌بینی‌شان همیشه از جنبه‌های مختلف علمی، مهارتی، اخلاقی و... از دیگران عقب‌ترند. ایشان خود را در هر زمینه‌ای صاحب‌نظر دانسته و اغلب حتی آراء نادرست و افکار و نظریات بی‌ارزش خود را اندیشمندان و سنجیده می‌شمارند: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ». (غافر، ۸۳)^۵، لذا از مشورت با دیگران و استمداد از تفکر و تدبیر آنان امتناع نموده و زیر بار سؤال کردن و استفاده از دانش و مهارت و خوبی کسی که برتر از ایشان باشد، نمی‌روند.^۶ (حلوانی، ۱۴۰). این خصلت نشانه‌ی توقف و جمود و استبداد رأی فرد بوده^۷؛ او را از پیشرفت و یادگیری و رشد حقیقی باز می‌دارد.^۸ (تمیمی، ۱۱۲؛ خوانساری، ۲۱۳/۱).

نتایج مقاله

از منظر اسلام، خودشیفتگی داشتن توجه و علقه‌ی خاص نسبت به خود، آراء و تمایلات و نیازهای فردیست که تا حد خودپرستی پیش رفته و به تجاوز به شخصیت و حقوق دیگران منجر می‌شود. این اختلال به سبب آثار مخرب و آسیب‌های فردی و اجتماعی‌ای که برای شخص مبتلا و بویژه اطرافیانش به همراه دارد، در آموزه‌های اسلامی از اهمیت بسیاری برخوردار است. در این پژوهش بیست و سه مورد از اوصاف اصلی شخصیت مبتلایان به آن بیان گردید. از آنجا که شناخت دقیق هر اختلالی، گام مهمی در راستای درمان آن است و می‌تواند در نحوه‌ی برخورد مشاور با بیمار و انتخاب نوع درمان تعیین‌کننده باشد. در پژوهش حاضر سعی شد، با بررسی قرآن به عنوان کلام خالق انسان و سخنان ارزشمند و عمیق اولیاء الهی، چنین شناخت جامعی نسبت به اختلال خودشیفتگی در اختیار شخصیت پژوهان و مشاوران قرار گیرد.

۱- و [به خاطر بیاور] هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: «نعمت خدا را بر خود به یاد آورید، آن گاه که شما را از فرعونیان رهانید، [همانان] که بر شما عذاب سخت روا می‌داشتند، و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده می‌گذاشتند، و در این [امر] برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود».

۲- نتیجه‌ی خودبینی بغض و کینه است.

۳- آن که از خودش راضی شود، ناراضیان و دشمنان او فراوان خواهند شد.

۴- هیچ تنهایی، وحشتناک تر از خودپسندی نیست.

۵- آنگاه چون پیامبرانشان برهان‌های روشن برای آنان آوردند به دانشی که خود داشتند شادی کردند و (کیفر) آنچه به ریشخند می‌گرفتند آنان را فرا گرفت.»

۶- خودخواهی، آدمی را از طلب علم باز می‌دارد.

۷- انتقاد کردن آدمی از خود، دلیل استواری خرد و نشانگر فراوانی فضل اوست....

۸- خودپسندی، مانع افزودن کمالات می‌شود.

کتابشناسی

- ۱- قرآن کریم، ترجمه: علی موسوی گرمارودی، تهران: قدیانی، ۱۳۸۴ش.
- ۲- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الخصال، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.
- ۳- همو، التوحید، محقق: هاشم حسینی، چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.
- ۴- انجمن روان‌پزشکی آمریکا، راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی (ویراست پنجم)، ترجمه: یحیی سید محمدی، تهران: نشر روان، ۱۳۹۳ش.
- ۵- باجر، جیمز؛ سوزان مینکا، جیل هولی، آسیب شناسی روانی، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران، ۱۳۸۹ش.
- ۶- برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق: جلال‌الدین محدث، چاپ دوم، قم: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ق.
- ۷- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، محقق: مصطفی درایتی، چاپ اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.
- ۸- جعفر بن محمد، مصباح الشریعة، چاپ اول، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
- ۹- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، محقق: مؤسسه آل‌البتیت، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۹ق.
- ۱۰- حلوانی، حسین بن محمد، نزهة الناظر و تنبیه الخاطر، قم: مدرسه الإمام المهدي (عج)، ۱۴۰۸ق.
- ۱۱- خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، محقق: جلال‌الدین حسینی، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۱۲- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه‌ی علمیه، ۱۴۱۷ق.
- ۱۳- کراچکی، محمد بن علی، معدن الجواهر و ریاضة الخواطر، محقق: احمد حسینی، چاپ دوم، تهران: المکتبة المرتضویة، ۱۳۹۴ق.
- ۱۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- ۱۵- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر الأخبار الأئمة الأطهار، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۳ق.
- ۱۶- مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ق.
- ۱۷- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- ۱۸- نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، قم: انتشارات اسماعیلیان، ۱۳۷۹ق.
- ۱۹- نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: مؤسسه آل‌البتیت، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۸ق.